

متن پیاده سازی شده جلسه نودم خارج اصول فقه (دور دوم) 22 خرداد ماه 1401

بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه گفتگو از مقدمات اجتهاد

در جلسه گذشته بیان شد که در مقدمات اجتهاد ضرورت آشنایی با برخی دانش ها محل بحث است مثل دانش منطق. تاثیر برخی از دانش ها و مسائل را در علم اصول نمی توان انکار کرد ولی مقدار آن محل بحث است. این بحث از نظر علمی بحث آسانی است اما از نظر عملی بحث بسیار مهمی است. افرادی مانند فقیه همدانی و صاحب وسائل و ... قائلند که نسبت به اخبار کتب اربعه یا یقین به صدور آنها داریم یا به علم عرفی مطمئن به صدور آن هستیم. اگر هم کسی دنبال سند ادله این کتب برود بیشتر برای تیمن و تبرک است تا نیاز.

از طرف دیگر کسی بگوید تک تک روایات کتب اربعه را از نظر سندی باید بررسی کرد. اگر خبر ثقة بود آن را اخذ می کنیم و اگر ضعیف بود آن را اخذ نمی کنیم هر چند در کتب اربعه باشد و مشهور به آن فتوا داده باشند و عمل کرده باشند و اعراض کرده باشند. هیچ کدام از این موارد موجب جبران ضعف روایت نمی شود.

بین این دو نگاه تفاوت زیادی در حاجت به علم رجال است. بر مبنای اول اینکه این راوی برای کدام طبقه است آیا کسی از سلسله حذف شده یا نه؟ درباره این راوی چه گفته شده این بحث ها بحث های زائدی است اما بر مبنای دوم باید همه رجال آن را بررسی کنیم.

در فقه فقیه همدانی تحت عنوان مصباح الفقیه خیلی کم به رجال احتیاج پیدا می کند چون اخبار کتب اربعه را موثوق یا قطعی می داند ولی در فقه مدرسه خوئی آنچه مهم است خبر شخص ثقة است. لذا مرحوم خوئی گاهی با یک کار رجالی یک روایت را کنار می گذارد و یک روایت را بالا می آورد. اثر نگاه مکتب محقق خوئی این است که دیگر شهرت را قبول ندارند. این گروه استدلال می کنند که مهم ترین دلیل خبر واحد بنای عقلاست و عقلا به خبر شخص ثقة اعتماد می کنند.

ما معتقدیم اینگونه نیست که هر چه در کتب اربعه است یقینی و مقطوعه الصدور است یا ما به صدور آن اطمینان داریم ولی مثل مدرسه آقای خوئی هم نمی گوئیم که فقط باید خبر ثقة را اخذ کرد چون گاهی اوقات خبر با اینکه سند محکمی ندارد اما به دلیل وجود چند خبر ضعیف درباره یک مورد آن را کنار نمی گذاریم یا با اعتبارات عقلی تناسب دارد یا با مقاصد شارع و سایر ضوابط و قواعد همسویی دارد این روایات را ما کنار نمی گذاریم. ما می گوئیم به روایات نباید به صورت سلولی نگاه کرد بلکه باید به صورت سیستمی به آن نگاه کرد تا ببینیم از مجموعه اطمینان حاصل می شود یا نه.

نامه های 53 و 20 و 70 و 42 و 44 از نهج البلاغه را کسی بررسی کند می تواند درباره سیاست افتراقی به نتیجه برسد. اگر نتیجه گیری می شود دیگر نیاز به بررسی تک تک این نامه ها نیست. مانند اینکه چند نفر که ما آنها را نمی شناسیم درباره یک موضوع واحدی به ما گزارش بدهند ما روی این گزارش حساب باز می کنیم البته اگر بدانیم که بین این افراد تبانی و ... نیست. مانند رسانه ها که با تبانی و به صورت هماهنگ دستور می گیرند که روی یک خبر کار کنند یا یک خبر را کنار بگذارند این تواتر ها فایده ای ندارد.

در هر صورت ما به محقق خوئی می گوئیم ما به علم رجال فی الجمله احتیاج داریم و عدم احتیاج به رجال فقط به این نیست که کسی نسبت به روایات کتب اربعه قاطع باشد؛ چون ممکن است کسی قطعی نداند اما از اعتبارات دیگر اخبار ضعاف را تقویت کند.

کسی که قصد ورود به ساحت اجتهاد را دارد باید مبنا و موضع خود را نسبت به علم رجال روشن کند. آیا می خواهد مانند مدرسه آقای خوئی باشد یا مثل روش تجمیع ظنون شیخ انصاری باشد. مبناى شیخ اینگونه نیست که فقط خبر ثقه را بگیرد لذا شهرت را جابر ضعف خبر می داند حتی می گوید اگر دلالت خبری ضعیف باشد اما اگر چند نفر به یک شکل روایت را بفهمند من نیز همانگونه فتوا می دهم.

دو روش در اجتهاد

نکته دیگر اینکه ما دو روش عمده در اجتهاد داریم: یکی روش مدرسه ای و صنعت محور و صغری کبری نتیجه ای و روش دیگر روش تجمیع ظنون است. اگر بخواهیم با این دو روش آشنا شویم باید از یک طرف مصباح الفقاهه آقای خوئی و از یک طرف مکاسب شیخ اعظم را دید و مقایسه کرد. شیخ اهل تجمیع ظنون است و شهرت را می آورد خبر ضعیف را می آورد با اینکه ایشان در اصول نه شهرت را قبول دارد و نه خبر ضعیف را. اعتبارات عقلی را می آورد و از مجموع این موارد به یک قراری می رسد و فتوا می دهد. اما هاضمه فقهی آقای خوئی این موارد را هضم نمی کند و معتقد است از چند صفر نمی توان عددی تشکیل داد. این دو روش در حاجت یا عدم حاجت به رجال اثر دارد. اگر کسی روش شیخ را داشته باشد بنا نیست روایتی را کنار بگذارد هر چند ضعیف باشد و اگر کسی بر اساس اندیشه آقای خوئی عمل کند تا ببیند روایتی ضعیف است آن را کنار می گذارد.

در ضمن اینگونه نیست که ما طبق روش تجمیع ظنون به رجال احتیاج نداشته باشیم. چون طبق همین مبنا هم خبر معتبر با خبر ضعیف فرق می کند اما مانند مکتب محقق خوئی سرنوشت ساز نیست.

مساله دیگر موضوع "خیر الطرق المیسره" است یعنی اینکه گاهی در اجتهاد دلیل محکمی ندارد اما به یک راهی می رسد که بهترین راه موجود است. مثل دموکراسی که راه بی اشکالی نیست اما فعلا بهترین راه موجود است.

نکته دیگر اینکه ما مساله ای داریم تحت عنوان انسداد و انفتاح و خود ما قائل به شبه انسداد و شبه انفتاح هستیم. اگر قائل بشویم که باب علم و علمی از طریق روایات باز است باید رفت سراغ علم رجال ولی اگر قائل به انسداد شویم که طبیعتا به تجمیع ظنون کشیده می شویم احتیاج ما به رجال کمتر می شود.

لذا ما در اصل اینکه به علم رجال محتاجیم بحث نداریم اما در مقدار آن اختلاف است که باید چند مساله را در نظر گرفت:

قطعی بودن کتب اربعه یا شبه قطعی بودن آن که به آن علم عرفی و اطمینان گفته می شود یا نداشتن این مبنا

تجمیع ظنونی بودن یا ریاضی رفتار کردن

انسدادی شدن یا عدم انسداد

.....

امام خمینی ره در کتاب تقلید و اجتهاد می گوید یکی از مقدمات اجتهاد انس با محاورات عرفی و فهم موضوعات عرفی است به همان شیوه ای که قرآن و سنت بر طبق آن است.

اینجا ما دو مطلب داریم:

گاهی گفته می شود که فقیه باید یک ذهن عرفی داشته باشد و وقتی خدمت قرآن و روایات می رود با یک ذهن عرفی برود البته عرفی با همه دقت های آن نه عرفی بازاری.

مقابل آن کسی است که با دقت عقلی با ادله برخورد می کند مانند مرحوم اصفهانی که الناس مسلطون علی اموالهم را طوری معنا می کند که به ذهن هیچ کس نمی رسد. لذا اینکه امام خمینی می گوید: باید با محاورات عرفی آشنا باشد ناظر به این است با ریزه کاری های عقلی مانند محقق اصفهانی به ادله برخورد نکند.

نکته دیگر در کلام امام خمینی ره اینکه ایشان انس با محاورات عرفی را گویا با فهم موضوعات عرفی یک چیز دانسته در

صورتیکه این دو از هم جدا هستند. فهم موضوعات عرفی ربطی به محاورات عرفی ندارد. بیمه، سرفقلى، سود، ربا و ... این موارد موضوعات عرفی است و فقیه باید این موارد را بفهمد تا درباره آنها حکم صادر کند.

خلاصه بحث:

ما به علم رجال فی الجمله احتیاج داریم و عدم احتیاج به رجال فقط به این نیست که کسی نسبت به روایات کتب اربعه قطعی بداند؛ چون ممکن است کسی قطعی نداند اما از اعتبارات دیگر اخبار ضعاف را تقویت کند. اینگونه نیست که ما طبق روش

تجميع ظنون به رجال احتياج نداشته باشيم. چون طبق همین مبنا هم خبر معتبر با خبر ضعیف فرق می کند اما مانند مکتب محقق خوئی که تک تک روایات را جداگانه بررسی و تعیین تکلیف می کند سرنوشت ساز نیست